

# نماد

نشریه مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان

سال دوم - شماره ۸ - خرداد ماه ۱۴۰۰

نسخه الکترونیکی



معاونت فرهنگی اجتماعی دانشگاه اصفهان



مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان

# روزهای سخت جمهوریت

◀ هاجر میراحمدی

دانشجوی ارشد روانشناسی

که به یمن تضعیف و تکفیر جامعه‌ی مدنی یا به فراخور ده‌ها دلیل دیگر، هیچ خوراک فکری دیگری جز آن‌چه برایشان انتخاب می‌شود ندارند، است. گفتمانی که با تاکید بر آن‌چه خود «انتخاب اشتباه» می‌نامد، شعور سیاسی و اجتماعی ملت را غیرمستقیم به باد بی‌اعتباری می‌گیرد و سپس نوعی اریستوکراسی کاریکاتوری را به عنوان جایگزین (بازهم غیر مستقیم) تبلیغ می‌کند. این روند انحرافی اما با اساس فلسفه‌ی وجودی و فرایند پیروزی انقلاب در تضاد است، علی‌رغم تلاش مبلغان آن از این سو و براندازان مبارز کالیفرنیا نشین از سوی دیگر برای جازدن این رویه بعنوان خط و مشی اصلی انقلاب، مطالبات مردمی پیش از انقلاب و

تفسیر انحصارگرایانه از شریعت، یا فهم طولی نظام هستی، یکانگاری و عدم پذیرش تضاد در جهان و هر نقص معرفتی دیگری که با منافع سیاسی و الهیاتی و... همراه شده، جمهوریت را در ایران هزار و چهارصد به لبه‌ی پرتگاه آورده است. در فلسفه سیاسی مدافعان وضع موجود اساساً پدیده‌ی «انتخابات» از ساحت معنا خارج است و آن‌چه تقریباً سالی یکبار انجام می‌شود بیشتر نوعی «رای‌گیری» و خود تاییدی است. این شیوه‌ی نگرش که به قول مدافعان آن در حال «گفتمان‌سازی!!» شدن میان قاطبه‌ی اصولگرایان، نواصول‌گرایان و طبقه‌ای از مردم است



## روزهای سخت جمهوریت

دوچندان می‌کند. کنشگران مدنی در پاسخ به این پرسش با هم اختلافات و اشتراکات فراوانی دارند. شاید گذر زمان در سال‌های پیش‌رو آنان را در یک جبهه مشترک کند، شاید قوی‌تر و سازمان‌یافته‌تر یا ضعیف‌تر و پراکنده‌تر شوند. اما آن‌چه امروز و در این زمانه‌ی عسرت باید میان تمام آنان که به «ایران» می‌اندیشند مشترک باشد،

عزم جدی برای پایداری و نیز، رو به مردم ایستادن و سخن گفتن با مردم است. قصد این نوشتار نه توصیفی از وضع کنونی که وصفش کاغذهای ساید و قلم‌ها می‌فرساید و نه تجویز یک نسخه برای فردا و



فرداها، بلکه یادآوری این نکته است که در این جولانگاه عجیب و در این عقب‌گرد بی سابقه و میل عجیب برای قدیس‌سازی از متولیان (درپاسخی بیمارگون به لرزش ساختارهای اساسی معرفتی اذهان دربند) فعالیت مدنی در ایران با همه‌ی اقسام و جرگه‌های خود مجدداً باید نسبت خویش را با این پرسش‌ها مشخص کند. چه باید کرد؟ چه می‌توان کرد؟ و چگونه؟

نیز بررسی گفتمان‌های اساسی حاضر در فرایند انقلاب از یک طرف و سخنان اسلامگرایان انقلابی از سمت دیگر (چه در اوان انقلاب و چه حتی هم‌اکنون) هیچ شاهدهی بر این مدعا نمی‌گذارد. این روند انحرافی اصیل نما، چشم خود را اما به مسایل مهمی بسته است که نخستین و مهمترین آن‌ها «شکاف روز افزون بین حاکمان و مردم» و به طور کلی «مردم» است. تنگ‌تر کردن دایره‌ی انحصار و به اصطلاح خودی‌ها و

مقبولین، نخست صندوق رای را بی اعتبار می‌کند و سپس برندگان آن را، بر کدام ایرانی برندگان نهایی این رای‌گیری مشخص نیست؟ و در کدام سیستم دموکراتیک این پیروزی تا به این اندازه پیش از نبرد مشخص است؟ در

شرایطی که گلوی جمهوریت (برگ برنده‌ی یک حکومت\_ملت همواره در معرض تهدید با این موقعیت منطقه‌ای و جهانی) هرآینه بیشتر فشرده می‌شود، در شرایطی که به نظر می‌رسد گفتگو با «بانیان وضع موجود» اثربخش یا اساساً امکان پذیر نیست، کنشگران مدنی چه باید بکنند؟ پاسخ این سوال واضح نیست، به نظر می‌رسد کوتاه‌مدت بودن جامعه‌ی ایران این ابهام را

## با حسین نقاشی، از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات در ایران

◀ عارفه وطنی

تنظیم مصاحبه

سیاسی ایشان، که بر هم زنده‌ی بسیاری از شاخص‌های یک دولت مناسب و خوب بود و ایشان رویکرد بسیار مردم‌فریبانه‌ای را در بسیاری از رفتارهای سیاسی و مدیریتی خود در پیش گرفته بودند، ریل دولت داری در زمان ایشان با نوع دولت داری‌شان به اعوجاج رفت و به سمت فروپاشی دولت میل کرد. برای همین در همان دوران آقای حجاریان در یادداشتی اشاره کردند که میل اصلاح طلبان به آقای روحانی، گذار از شیوه دولت‌داری و سیاست‌ورزی آقای احمدی نژاد بوده و برای این بوده که ریل دولت داری در کشور به مسیر نرمال خودش برگردد. همان چیزی که تحت عنوان نرمالیسیوم آقای حجاریان از آن یاد می‌کنند. این را عرض کردم برای این که بگویم اصلاح طلبان در سال ۹۲ از آقای روحانی حمایت کردند که یک چهره راست‌گرای میانه بود و در انتخابات سال ۹۲ هم

**حسین نقاشی در صفحه‌ی اینستاگرامش، خود را اینگونه معرفی می‌کند: «مسلمان ایرانی سوسیال دموکرات و ضدسلطه، دوستدار موسیقی سنتی و استاد شجریان، کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران، عضو شورای مرکزی حزب اتحاد ملت». او دبیر اسبق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی نیز بوده است. در ادامه گفتگوی نماد با حسین نقاشی را خواهید خواند:**

(۱) بعد از گذشت هشت سال، حمایت اصلاح طلبان از حسن روحانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ این حمایت چه دستاوردها و عواقبی برای جریان اصلاح طلبی به همراه داشت؟

درست است که اصلاح طلبان در سال ۹۲ از آقای روحانی دفاع و حمایت کردند. اما این حمایت در شرایطی بود که پیش از آن دولت آقای احمدی نژاد ۸ سال در کشور حکمرانی و دولت داری کرد و با توجه به ویژگیهای دولت آقای احمدی نژاد و رفتار



## از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات

فراکسیون امید نه تنها توان ویژه‌ای از خود نشان ندادند، بلکه به نظر من یکی از پاشنه آشیل‌های اصلی سیاست ورزی ایشان ریاستشان در فراکسیون امید مجلس دهم بود. بنابراین آن‌هایی که اصرار بر انصراف ایشان داشتند و تلاش کردند ایشان را منصرف کنند مشخص شد به درستی تشخیص داده بودند که حضور آقای عارف در سال ۹۲ به عنوان کاندیدای اصلاح طلب حتی به فرض پیروزی ممکن است تبعات بسیار وخیم‌تری نسبت به آقای روحانی داشته باشد. این را هم اضافه کنم که در آن برهه به نظر می‌رسید که آقای روحانی توان بیشتری در چانه زنی و مذاکره با نهادهای حاکمیتی برای پیش‌برد برخی از اهداف و برنامه‌ها را دارد و اصلاح طلبان هم موافق برنامه‌ها و شعار های آقای روحانی در سیاست خارجی و برخی از گشایش‌های فرهنگی سیاسی بودند و تصورشان این بود که این میزان توانمندی را آقای عارف ندارد. ناتوانی او چه در عرصه سیاست ورزی و چه در عرصه انسجام بخشی تشکیلاتی به نمایندگان مجلس دهم و چه در مذاکره و چانه زنی با نهادهای حاکمیتی عیان و مشخص بود. برمی‌گردم به سوال اول، در سال ۹۲ عملاً ما در شرایط نرمال عرصه سیاست نبودیم. بعد از وقایع سال ۸۸ بود که فضای بسته سیاسی به اصلاح طلبان تحمیل شده بود که آن‌ها را در شرایط بسیار شکننده‌ای قرار داده بود و از سوی دیگر آنها طبیعتاً نمی‌توانستند کاندیداهای

بخشی از مطالبات اصلاح طلبانه را در شعارهای انتخاباتی و برنامه‌های خودش گنجانند که یکی از مولفه‌های اصلی و مهم آن عبارت بود از بحث سیاست خارجه و حل و پیشبرد مسئله‌ی پرونده هسته‌ای ایران و خارج کردن آن از فرآیندی که در دوران آقای احمدی نژاد پیش گرفته شده بود و وضعیت پرونده هسته‌ای ایران که به وضعیت بحرانی در سازمان ملل و شورای امنیت رسیده بود. اصلاح طلبان تلاش کردند از گزینه‌ای که هم ۱۶ سال تجربه دبیری شورای امنیت ملی را داشته و هم به موضوعات هسته‌ای و پرونده اتمی ایران و هم مسائل سیاست خارجی به خاطر جایگاهی که در طول این سال‌ها داشته آگاهی دارد، حمایت بکنند.

**۲) اما در سال ۹۲ آقای عارف هم در رقابت حضور داشتند که معاون اول آقای خاتمی و چهره‌ای اصلاح طلب بودند. چرا اصلاح طلبان آقای عارف را متقاعد به انصراف کرده و از آقای روحانی حمایت کردند؟**

باید عرض کنم که آقای عارف نشان دادند کسانی که در متقاعد کردن ایشان تلاش کردند، کار درستی کردند. چند سال بعدتر معلوم شد که آن‌ها از توان آقای عارف تصویر درستی داشتند. چون دیدیم که ایشان در اداره فراکسیون امید در مجلس دهم چه قدر ناتوان و ناموفق عمل کردند و هم در سطح حمایت از مطالبات اصلاح طلبانه و هم در انسجام نیروی نمایندگان

## از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات

مردم رای بگیرند. اصلاح طلبان و شخصیت‌های اصلاح طلب آقای خاتمی و سازمان‌ها و احزاب سیاسی اصلاح طلب و شخصیت‌های برجسته‌ای که از او حمایت کردند باید با او وارد یک نوع تعامل ائتلافی می‌شدند. یعنی از او می‌خواستند که به یک سری برنامه‌های مشخص متعهد بشود و این تعهد را علنی اعلام بکند، طبیعتاً وزارت‌خانه‌هایی را در اختیار اصلاح طلبان با شناسنامه و اصیل قرار بدهد که آن‌ها بتوانند

برنامه‌های اصلاحی را پیگیری بکنند ولی متأسفانه این رفتار سیاسی در کشور ما آن طور که باید و شاید شفاف و روشن در قالب یک سری بیانیه‌های سیاسی شفاف و علنی اتفاق نمی‌افتد. منظورم بیانیه‌های سیاسی

مشترک برای ائتلاف است که در آن چشم اندازه‌ها، برنامه‌ها و سیر تعامل اشخاص و نهادهای سیاسی به روشنی در اختیار رسانه‌ها و مردم قرار گیرد. ممکن است یک سری صحبت‌های پشت پرده اتفاق افتاده باشد ولیکن این‌ها از لحاظ سیاسی و حتی اخلاقی برای فرد تعهدآور نیست. همین نکته باعث متزلزل شدن اصلاح طلبان شد. چون به هر حال آقای روحانی بخش قابل ملاحظه‌ای از وعده‌های خودش را یا نخواست و یا نتوانست به انجام برساند و چون پایگاه رای اصلاح طلبان و مردم به واسطه

اصیل و شناسنامه دار خودشان را معرفی کنند. مثلاً در آن برهه این‌طور نبود که اصلاح طلبان شخصیت‌هایی مثل آقای صفایی فراهانی، رضا خاتمی و نیروهایی در آن سطح داشته باشند و آن‌ها را وا گذاشته باشند و به سراغ آقای روحانی رفته باشند. آن‌ها در میان گزینه‌های موجود این تصویر را داشتند که آقای روحانی می‌تواند بخشی از مطالبات را پوشش بدهد و فضای دولت داری را به ریل نرمال برگرداند، از این جهت دست به این انتخاب زدند. اینکه بعد از سال ۹۲ در سال ۹۶ حمایت‌ها جدی‌تر شد، بخشی از

آن به بنا بر نوع رویکردهای آقای روحانی در تبلیغات انتخاباتی سال ۹۶ بود و به ویژه در دو هفته منتهی به انتخابات که شعارهای خیلی جدی‌تر و رادیکال به معنای ریشه نگرانه‌ای می‌دادند. بنابراین به نظر می‌رسید



حمایت مجدد اصلاح طلبان از آقای روحانی امر طبیعی باشد ولیکن انتقاد جدی که به احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های اصلاح طلب وارد است از نظر من آن است که آن‌ها به نوعی چک سفید امضا به آقای روحانی دادند یعنی با او یک کار سیاسی ائتلافی انجام ندادند چه در سال ۹۲ و چه به خصوص در سال ۹۶ که معمولاً افرادی که رئیس جمهور می‌شوند در دوره دوم گاهی به این سمت میل می‌کند که بعضی از وعده‌های خود را فراموش کنند از آن جهت که انتخابات دیگری نیست که آن‌ها بخواهند از

## از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات

مستمر از حکومت در طول روزهایی که وقایع در حال اتفاق افتادن بود می‌خواستند که از شدت خشونت بکاهد و اعتراضات را مدیریت کند و اجازه ندهد که اعتراضات به خشونت بیشتر کشید شود و نیروهای نظامی و امنیتی را به طور شفاف و روشن و علنی دعوت می‌کردند که از خشونت بیشتر دست بکشند تا بر تعداد تلفات معترضین افزوده نشود. به هر حال خیلی از احزاب و شخصیت‌ها سکوت کردند هر چند که بعضی از احزاب دیگر مثل حزب اتحاد ملت بیانیه تحلیلی مفصلی درباره وقایع آبان ۹۸ داد و به واسطه همان بیانیه دبیر کل آن حزب از سوی محاکم قضایی دچار محکومیت یک ساله شد. به هر حال توقع می‌رفت که شخصیت‌ها و احزاب اصلاح طلب بیشتری در همان برهه و در همان روزها اعلام موضع می‌کردند و تلاش می‌کردند که در عین حال که از اعتراضات مسالمت آمیز و خشونت پرهیز دفاع کنند از سوی دیگر هم به نیروهای نظامی و امنیتی مکرراً هشدار دهند که فضا به سمت خشونت بیشتر پیش نرود. این موضوع خودش، هم به اعتبار سیاسی دولت و هم به اعتبار سیاسی اصلاح طلبان ضربه زد و البته روی کار آمدن دولت ترامپ و خارج شدن از برجام بسیاری از رشته‌هایی را که آقای روحانی در طول دوره اول ریاست جمهوری وبه هر حال در همان یک سال بعد از برجام رشته بود را بر باد داد و به نوعی وضعیت شکننده اقتصادی که به واسطه تحریم‌های ظالمانه

وعده‌ها و حمایت‌هایی که آقای خاتمی و امثال ایشان و سایر شخصیت‌های اصلاح طلب انجام دادند، ترغیب شدند که به آقای روحانی رای بدهند، اصلاح طلبان را اگر به دلیل شکست‌ها و وضعیت کنونی مقصر ندانند لاقلاً شریک می‌دانند و خب این به اعتبار سیاسی اصلاح طلبان ضربه وارد کرده و البته معتقدم در کنار این‌ها یک عامل داخلی یعنی دو اعتراض دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ و اسقاط هواپیمای اوکراینی آتش خشم اجتماعی را بر انگیخت و برخوردهای امنیتی و انتظامی که با معترضین اتفاق افتاد و کشته‌ها و تلفاتی که این اعتراضات بر جا گذاشت، بخش‌های مختلف جامعه را هم متاثر کرد و هم ناراضی‌تر کرد و این‌ها هم خودش نوعی لطمه به اعتبار و حیثیت دولت روحانی وارد کرد. به ویژه پس از انتشار صحبتی که وزیر آقای روحانی انجام دادند که معروف شد به این که ما فقط به سر شلیک نکردیم به پا هم شلیک کردیم خب به هر حال این‌ها خشم معترضین و بخش‌های ناراضی را تشدید می‌کند. به نظر می‌رسد بخشی از اصلاح طلبان (نه همه آن‌ها بخشی از آنان) آن طور که باید و شاید از معترضین در آن دوره دفاع نکردند که دلایل متنوعی دارد. هر چند که همه اصلاح طلبان از مبارزات سیاسی و اعتراضات مسالمت آمیز و غیر خشونت آمیز دفاع می‌کنند و سطح خشونت در بعضی از این اعتراض‌ها بسیار بالا بوده ولی به هر حال اصلاح طلبان می‌بایست بدون لکنت از اصل اعتراضات و مطالبات مردم دفاع می‌کردند و طبیعتاً به صورت مکرر و

## از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات

در پاسخ به این سوال باید بگوییم که اصلاح طلبان یک کل یکپارچه نیستند و هم از لحاظ سیاسی تفکیک‌هایی بینشان وجود دارد و هم از لحاظ اقتصاد سیاسی تفکیک‌هایی هست و علاوه بر این تقسیم بندی باید بگوییم که از لحاظ بینشی، روشی و منشی هم با هم تفاوت‌هایی دارند. در واقع جبهه بزرگی هستند که طیف‌ها و گوناگونی‌های مختلف در آن‌ها وجود دارد. اگر بخواهم خلاصه عرض کنم اینکه بزرگ‌ترین درسی که وقایع این چند ساله به اصلاح طلبان داده این است که چه در انتخابات ریاست جمهوری و چه در انتخابات مجلس و حتی شورای شهر از رفتن به سوی کاندیداهایی که نیابتی یا اجاره‌ای محسوب می‌شوند، یعنی اینکه پایبندی دقیق و اصیلی به جریان اصلاح طلبی و تفکر دموکراسی خواهی ندارند، دوری کنند و به آن‌ها رجوع نکنند. به این دلیل که آن‌ها

بعد از رسیدن به مناصب و موقعیت‌ها، خودشان را نه چندان پاسخگو می‌دانند و نه پیگیر برنامه‌های اصلاح طلبانه دموکراسی خواهانه خواهند شد. این درسی است که به طور جدی گرفته شده و به همین دلیل هم دیدید که در همین انتخابات ریاست جمهوری عمده اصلاح طلبان از جمله جبهه اصلاح طلبان ایران اساساً به این نگاه رسیده بودند که به دنبال کاندیدای نیابتی و به اصطلاح اجاره‌ای نخواهند

ایالت متحده آمریکا در دوران ترامپ اتفاق افتاد، فشار مضاعفی را بر وضعیت اقتصادی اجتماعی بر بخش‌های متوسط و محروم جامعه ایجاد کرد. سفره مردم کوچک‌تر شد و معیشت آن‌ها تنگ‌تر و نارضایتی‌های گسترده‌ای را نسبت به آقای روحانی و حامیان او که اصلاح طلبان باشند ایجاد کرد. به نظر می‌رسد که مجموع این عوامل موجب شده که حمایت اصلاح طلبان از در سال ۹۶ بیش از آنکه آورده سیاسی داشته باشد، وجه و اعتبار سیاسی آن‌ها را لکه دار کرده و با مشکل جدی در حمایت پایگاه اجتماعی مواجه شدند. الان می‌بینیم که در همین انتخابات به هر حال آن اقبالی که در سابق داشتند کاهش یافته و با عدم اقبال مواجه هستند.

۳) به نظر تان سال ۱۴۰۰ یک گردن‌های گذار برای اصلاح طلبان است؟ اصلاح طلبان از تجربه‌ی دولت در حال اتمام چه آموخته‌اند؟





## از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات

مثلا نماینده مجلس بشوند، وزیر بشوند، نماینده شورای شهر و چیزهای مثل این و اساسا به دنبال پیگیری برنامه‌های اصلاح طلبانه و گفتمان اصلاحات که یکی از مهم‌ترین محورهایش و مولفه‌هایش دموکراسی خواهی است نیستند و به تبع آن همانطور که در سطح گفتمانی به دنبال این پروژه نیستند و دموکراسی را دنبال نمی‌کنند در سطح برنامه‌هایشان هم جایی ندارد. یعنی گفتمان برنامه‌ای مبتنی بر اصلاحات دموکراتیک در کشور ندارند. این‌ها بیشتر به دنبال مناصب سیاسی هستند و اصلاحات برایشان نام و نان می‌آورد که ما به آن‌ها اصلاح طلبان بروکرات می‌گوییم و برخی درباره‌شان یک مقدار رادیکال‌تر و تندتر اظهار نظر می‌کنند و به آن‌ها اصلاح طلبان کاسب یا کاسبان اصلاح طلب می‌گویند. بنابراین باید آن طیف پیشرو و طیفی که گفتمان و برنامه اصلاح طلبان را دارد و به دنبال اصلاحات دموکراتیک در ایران هست، خودش را از این بخش اصلاح طلبان در وجه سیاسی جدا کند و پروژه‌ها و برنامه‌های خودش را پیش بگیرد. این یک مسئله است و مسئله دوم این است که معتقدم که جریان چپ دموکراسی خواه اصلاح طلبان باید خودش را در حوزه اقتصاد سیاسی از نئو لیبرالیسم‌های محافظه کار جدا کند و عنصر تمایز بخش برابری خواهی را بین خود پررنگ کنند و چنان که معتقدم در آن بخش سیاسی باید دموکراسی خواهی خود را به عنوان عنصر

رفت. به همین دلیل احزاب بزرگی مثل حزب اتحاد ملت یا حتی مجمع روحانیون مبارز یا این چنین گروه‌هایی اساسا حمایت از آقای لاریجانی را منتفی می‌دانستند و معتقد بودند چنین کاری در راستای جمع‌بندی جدید بخش بزرگی از اصلاح طلبان نخواهد بود. نکته بعدی ما حاصل تجارب سیاسی ۸ سال اخیر است و هم این که به نظر می‌رسد که ما الان در یک موقعیت و شرایط سیاسی اجتماعی هستیم که این مواردی که به عرضتان می‌رسانم هر چه زودتر باید اتفاق بیفتد و آن این است که اتفاقی که در ۲ خرداد سال ۷۶ به وقوع پیوست که بعدتر به جریان اصلاحات معروف شد، ما حاصل مرزبندی بخش چپ نظام سیاسی ایران از بال راستش بود با عنصر تمایز بخشی به نام دموکراسی خواهی یا همان اصلاح طلبی. یعنی فهم من آن است که یکی از مولفه‌های اصلاح طلبی به مثابه توسعه سیاسی بحث دموکراسی خواهی است. بنابراین من این اصلاح طلبی را یک اصلاح طلبی دموکراسی خواهانه می‌فهمم. معتقدم همانطور که در ۲ خرداد ۷۶ جریان چپ با عنصر تمایز بخش دموکراسی خواهی خود را از وجه راست حاکمیت متمایز کرد، امروز هم باید در دو عرصه دیگر جریان پیش رو اصلاح طلبان خودش را متمایز کنند. در عرصه سیاسی باید خود را از آن طیف بروکرات اصلاح طلبان که نگاهشان به اصلاحات یک نام است و بیشتر از اصلاحات دنبال یک برچسب هستند برای اینکه بتوانند خود را از گروه‌های دیگر متمایز کنند برای رسیدن به موقعیت‌های سیاسی،

## از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات

این اتفاقات هم به فرآیند دموکراسیون در کشور کمک کند و هم به شفافیت در فضای سیاسی کشور کمک کند و هم این که توان پاسخ‌گویی جریان‌ها را بالاتر می‌برد و طبیعتاً مطالبات مردم نسبت به جریان‌های مختلف هم مشخص‌تر می‌شود و هم می‌توانند راحت‌تر پاسخ بگیرند و می‌دانند باید به سراغ چه کسی برای پاسخ دادن به چه مطالبه‌ای بروند.

۴) علت افت شدید پایگاه مردمی اصلاحات را چه می‌دانید؟ به نظر شما اصلاحات برای بقای خود در سلیقه‌ی سیاسی مردم باید چه استراتژی‌هایی را در پیش بگیرد؟

باید عرض کنم که بخشی از دلیل افت پایگاه

تمایز بخش با آن اصلاح طلبان بروکرات پررنگ نکنند، اینجا باید جریان چپ دموکراسی خواه اصلاح طلبان هم با عنصر تمایز بخش برابری خواهی خودش را از نئو لیبرال محافظه کار که به نظرم یکی از بارزترین احزابی که این جریان را نمایندگی می‌کند حزب کارگزاران سازندگی است، متمایز بکنند. البته این تمایز بخشی‌ها به معنای اینکه آن‌ها در ستیز و تضاد مطلق قرار بگیرند نیست ولیکن باید گفت‌مان و برنامه‌های خودشان را در تمایز با اصلاح طلبان بروکرات و اصلاح طلبانی که از لحاظ اقتصاد سیاسی دل دادگی به نئو لیبرالیسم محافظه کار دارند مشخص کنند. باید تولید محتوا کنند، باید در رسانه‌ها فعال‌تر باشند تا جامعه تمایز آن‌ها را نسبت به هم بتواند تشخیص دهد و در هنگام انتخاب بتواند انتخاب درستی داشته باشد و اینگونه نباشد که همه هزینه‌های اتفاقاتی که در فضای سیاسی کشور می‌افتد به نام کل اصلاح طلبان ثبت شود.

وقتی شما عناصر تمایز بخش را در جریان شناسی فعال می‌کنید و با گذاشتن دال‌های مرکزی بین خودتان و سایر جریان‌ها تمایز بخشی می‌کنید و پیامی به این واسطه به جامعه می‌دهید موجب می‌شود تا جامعه در یک فرآیندی کم‌کم آگاه‌تر بشود و بتواند جریان‌ها را از هم متمایز کند و طبیعتاً هر کس پاسخ‌گوی آنچه شعار و وعده می‌دهد و ادعا می‌کند خواهد بود. بنابر این من فکر می‌کنم



## از دولت روحانی تا آینده‌ی اصلاحات

هم در حوزه مسائل اقتصادی ست و هم در حوزه مسائل اجتماعی و هم حوزه مسائل جنسیتی هست و در حوزه‌های دیگر هم وجود دارد. به نظر من اصلاح طلبان دموکراسی خواه به خصوص آن وجهی از آن‌ها که گرایش‌های چپ‌گرایانه دارند و معتقد به بحث برابری هستند باید بتوانند با جامعه گفتگوی بیشتری بکنند، تولید محتوای بیشتری بکنند و ادبیات مختص به خودشان را تولید کنند و به جامعه عرضه کنند. عنصر دموکراسی خواه و برابری طلبی باید در کنار هم دیگر آن استوانه اصلی، آن چیزی که من تحت عنوان جریان چپ دموکراسی خواه می‌شناسم را ایجاد کند. به خصوص که ما در کشور جریان مذهبی‌ای داریم که این مولفه‌ها را به شدت در خودش دارد. یعنی برخی از چهره‌هایی که در حال حاضر در قالب نیروی‌های مذهبی فعالیت می‌کنند مثل احسان شریعتی، سارا شریعتی، آقای علوی تبار، آقای آقا جری و حتی افراد دیگری از موسسه دین و اقتصاد و مجموعه این افراد کسانی هستند که می‌توانند این جریان چپ دموکراسی خواه را نمایندگی کنند. آن‌ها باید پررنگ‌تر در فضای سیاسی و اجتماعی کشور تولید محتوا بکنند، بحث و صحبت کنند و خودشان را به جامعه بیشتر عرضه کنند. به نظر می‌رسد که اگر این‌ها در بازه زمانی چند ساله اگر به صورت منسجم تولید محتوا و با جامعه گفتگو کنند شاید بتوانند لااقل آب رفته را به جوی برگردانند.

مردمی اصلاح طلبان برمی‌گردد به عدم صراحت و شفافیت در بیان مسائل اصلی کشور. در خیلی از مواقع درباره مسائل و مشکلاتی که بر سر راه اصلاحات دموکراتیک کشور وجود دارد با لکنت صحبت می‌کنند. یک سیاستمدار باید این جسارت را داشته باشد که مسائل کشور را حتی اگر موجب دادن هزینه باشد بگوید و در گفتنش ابایی نداشته باشد و با لکنت صحبت نکند چون در این صورت باعث گنگی بیشتر مردم می‌شود و مردم هم می‌خواهند حرف صریح و روشن بشنوند و وقتی احساس می‌کنند که فعالان سیاسی که مارک اصلاح طلبی دارند، دو پهلو صحبت می‌کنند و یا صحبت‌هایشان راه‌گشا نیست یا به مسائل اصلی کشور اشاره نمی‌کنند از آن‌ها ناامید می‌شوند. بخشی از دلیل افت محبوبیت هم بر می‌گردد به حمایت از دولت فعلی و وقایعی که به برخی از آن‌ها در پاسخ به سوال اول اشاره کردم و بخش دیگر این افت بر می‌گردد به مباحثی که در پاسخ به سوال دوم مطرح کردم یعنی آن عدم تمایز گذاری که اصلاح طلبان پیشرو تر در حوزه سیاسی با اصلاح طلبان بروکرات یا کاسبان اصلاح طلب انجام ندادند و تمایز بخشی نکردند در این صورت طبیعتاً رفتارهای آنان به کل اصلاح طلبان تعمیم داده می‌شود. بخش دیگر، کم توجهی اصلاح طلبان چه در حوزه ادبیات سیاسی و چه در حوزه‌های تولید محتوا و گفتمانی و چه در حوزه برنامه‌ای به بحث برابری ست. جامعه ما دچار تبعیض‌های به شدت گسترش یافته‌ای است. این تبعیض‌ها

# یکی مرد جنگی به از صد هزار

◀ معین مهرعلیان

دانشجوی ارشد روانشناسی



باشید می‌دانید هر بازیکن یک پست تخصصی دارد. بعضی که فوتبال را کمتر دنبال می‌کنند دست کم چهار پست دروازه‌بان، مدافع، هافبک و مهاجم را می‌شناسند و تشخیص می‌دهند که مثلا رونالدو مدافع نیست. فوتبالی‌ها که با پست‌هایی چون هافبک نفوذی و مهاجم کاذب و... هم آشنایی دارند. حالا تصور کنید در جام جهانی بعدی، مسی با آن قامت کوتاه درون دروازه آرژانتین قرار بگیرد. قطعا فاجعه رقم خواهد خورد! این مثال برای روشن شدن اهمیت قضیه بود. خوب می‌دانیم که در سایر مشاغل شاید حتی از این نیز پیچیده‌تر باشد و فرایند تخصص شدن سخت‌تر و زمان‌بر تر. بسیاری

«یکی مرد جنگی به از صد هزار» این مصرع شعر از فردوسی بزرگ را همه‌ی ما شنیده‌ایم و کمتر کسی پیدا می‌شود که در درستی آن تردید داشته باشد. اکنون که نزدیک انتخابات است شاید بیشتر با کلماتی مثل ماهر، متخصص و توانمند مواجه می‌شویم. نامزدها مدعی هستند که در حیطه‌هایی متخصص هستند و یا دست کم ادعا دارند در اطرافشان پر است از نیروهای متخصص و ماهر که با ساعت‌ها کار کارشناسی شده، کلیده‌ای متعددی برای حل مشکلات گوناگون کشور ساخته‌اند! اما بگذارید کمی از این فضا فاصله بگیریم. نیروی متخصص کیست؟ اگر فوتبال تماشا کرده

## یکی مرد جنگی به از صد هزار

آمار و ارقام سوال اینجاست که چرا مسئولان ایران نتوانسته‌اند نیروی متخصص تحویل جامعه بدهند؟ برای پاسخ به این سوال به مقایسه‌ی نهادهای متولی آموزش و شیوه‌های مهارت‌آموزی در ایران و سایر کشورها می‌پردازیم. آموزش نیروی کار از راه‌های مختلفی صورت می‌گیرد و افراد گواهی‌های مختلفی جهت احراز آموزش دیدگی و تخصص خود کسب می‌کنند که معمولاً هر یک برای انواع خاصی از مشاغل استفاده می‌شود. آموزش حین کار، کارآموزی، دوره‌های رسمی آکادمیک، آموزش‌های کسبی، گواهی دوره‌های پس از فارغ‌التحصیلی، دیپلم‌های پس از فارغ‌التحصیلی، کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی، کارورزی، گواهی‌های مدارس تخصصی و... از جمله انواع دوره‌های معتبری هستند که در بسیاری از کشورها جهت علم‌آموزی و مهارت‌آموزی استفاده می‌شوند. در ایران بسیاری از افراد می‌خواهند به هر طریقی که شده مدرک دانشگاهی کسب کنند و تنها به همین دلیل وارد دانشگاه‌های مختلف (از دولتی‌ها تا غیرانتفاعی‌ها) می‌شوند. نمونه‌ی بارز تاکید بر مدرک دانشگاهی را در مناظرات دوره‌های اخیر انتخابات ریاست جمهوری نیز دیده‌ایم که نامزدها بر مدرک خود پافشاری می‌کنند و یا مدرک دیگری را زیر سوال می‌برند. خروجی این دانشگاه‌ها و مدارکی که به دانشجویان داده می‌شود تنها ۱۸ درصد نیروی متخصص است. بدون شک عوامل بسیاری

از فوتبالیست‌ها در ۲۰ سالگی در بالاترین سطح جهان قرار می‌گیرند اما یک جراح مغز و اعصاب ممکن است تا سی و چند سالگی مجوز انجام عمل جراحی را دریافت نکند. با ذکر این مقدمه به تعریف نیروی کار متخصص بر می‌گردیم. نیروی کار متخصص به نیروی کاری گفته می‌شود که ۱۵ سال و یا بیشتر داشته و بر اساس استانداردهای جهانی سطح تحصیلی متوسط یا پیشرفته داشته باشد. افرادی که اطلاعات و مهارت‌های کاربردی کسب کرده، آموزش دیده‌اند و تجربه دارند تا مسائل و ماموریت‌های پیچیده‌تر فیزیکی و ذهنی نسبت به کارهای معمول را انجام دهند. رشد اقتصادی در گرو داشتن نیروهای متخصص بیشتر نسبت به نیروهای کار سنتی است و کشورهای مختلف تلاش می‌کنند با سرمایه‌گذاری روی نیروی جوان از طرق مختلف، بر نیروهای متخصص خود بیفزایند. بر اساس آمار سال ۲۰۱۹ بخش توسعه انسانی سازمان ملل متحد، نسبت نیروی کار متخصص به کل نیروی کار در ایران ۱۸ درصد بوده که آن را در جایگاه هفتم جهان قرار می‌دهد. برای مشخص‌تر شدن وضعیت ایران بهتر است آمار ایران را با کشورهای پیشرفته‌تر مقایسه کنیم. برای امریکا این نسبت ۹۶.۵ درصد است، سوئیس و سوئد و آلمان حدود ۸۷، فنلاند ۹۰، فرانسه نزدیک ۸۶ و انگلستان ۸۴.۴. می‌توانیم نگاهی هم به کشورهای همسایه بیندازیم. ترکیه ۴۶.۳، عراق ۲۸.۳ و افغانستان ۱۹.۲، پاکستان ۲۷.۸، قطر ۴۳.۹ و امارات ۵۲.۴. با توجه به این

## یکی مرد جنگی به از صد هزار

امر موفق نبوده‌اند. بنابراین اعتبار مدرک‌ها روز به روز کاهش یافته است. شاید به همین دلیل است که برخی سالمندها می‌گویند دیپلم زمان ما به اندازه دکترای فعلی ارزش داشت (با کمی غلو). از طرف دیگر نهادهای آموزشی دیگر نیز به اندازه کافی رشد نکرده‌اند و اهمیت آن‌ها به دلیل برخی باورهای فرهنگی غلط به مردم نشان داده نشده است. در صورتی که در کشورهای دیگر همانگونه که ذکر شد انواع بسیار زیادی از مدارک وجود دارد که هر یک می‌تواند مسیر شغلی فرد را رقم بزند. برای مثال ممکن است فردی بعد از گرفتن مدرک لیسانس، دوره‌ی مهارت آموزی یک ساله و سپس کار آموزی و کارورزی بگذراند و مدرک مرتبط کسب کرده و وارد بازار کار شود. اما همین فرد در ایران احتمالاً آموزش خود را تا دکترا ادامه می‌دهد و در نهایت نیز ممکن است به قدر کافی مهارت عملی کسب نکرده

باشد چون ارتباط دانشگاه با صنعت و شرکت‌های دانش بنیان و امکانات و کیفیت آموزش‌های تئوری و عملی دانشگاه‌ها به قدر کافی نبوده و... همچنین برخی افراد استطاعت مالی گذراندن دوره‌های کارورزی یا کارگاه‌های خصوصی را ندارند و دانشگاه نیز آنقدر بودجه

بر این موضوع اثرگذار است که آسیب شناسی دقیق آن بر عهده‌ی مسئولین مربوطه است. در ایران متأسفانه به دلایل مختلف، مسئولان کیفیت آموزش را فدای کمیت کرده‌اند و به جای توسعه‌ی کیفی دانشگاه‌ها و سایر متولیان آموزش از جمله جهاد دانشگاهی و سازمان فنی و حرفه‌ای، فقط بر تعداد آن‌ها افزوده‌اند. زیاد می‌شنویم که مدرک گرایی زیاد شده و معمولاً هدف از این حرف یادآوری این موضوع است که مدرک مهم نیست و تاکید می‌کنیم که در ایران برای داشتن مدرک وجود دارد، غلط است. معمولاً مثال‌هایشان هم برخی افراد مهم دنیا هستند که گفته می‌شود مدرک دانشگاهی در مقاطع تحصیلات تکمیلی ندارند. شاید شما هم پرسید پس بالاخره مدرک مهم است یا نه؟ باید بگوییم مدرک به خودی خود اهمیتی ندارد بلکه زمانی مهم است که دال بر آموزش دیدگی و تخصص یافتگی دارنده‌اش باشد. در کشور ما متأسفانه به دلایل مختلف، دانشگاه‌ها در این



## یکی مرد جنگی به از صد هزار

صورت می‌گیرد. در نتیجه روز به روز اعتبار مدرک دانشگاهی کمتر می‌شود. اما چون راه جایگزین مطلوبی نیز وجود ندارد، افراد با آزمون و خطا وارد بازار کار می‌شوند که این کار هم می‌تواند آسیب زننده باشد (به خصوص در حیطه سلامت) و هم بازده و بهره‌وری شرکت‌ها و کارخانجات را پایین بیاورد و ضریب خطا در حین کار را بالا ببرد. اگر به ضرب المثل ابتدای متن برگردیم (یکی مرد جنگی به از صد هزار) گویی افراد وارد

دانشگاه می‌شوند تا آن، یکی مرد جنگی مذکور شوند اما تنها لباسش را بر تن می‌کنند و مدرک جنگ آوری کسب

می‌کنند و زمان جنگ که می‌شود مشخص می‌شود ایشان تنها می‌دانند تاریخچه‌ی جنگ چیست و چه شمشیری بهتر است. اما طریقه‌ی استفاده از شمشیر در جنگ را نمی‌دانند. در صورتی که ممکن است در همین جامعه، یکی از همان صدهزار با شرکت در جنگ‌های گوناگون تا حدودی مرد جنگی شده باشد. امید است با اصلاح ساختار آموزشی، نیروی کار متخصص بیشتری برای جامعه فراهم شود تا بتوانند چرخ‌های اقتصاد را بگردانند، باعث رشد اقتصادی بیشتر شوند و کورسوی نوری در این محفل، روشن کنند.



ندارند که آن‌ها را پشتیبانی کند. همچنین برخی مشاغل نیاز به شرایط و مدارک خاصی جهت احراز صلاحیت ورود به بازار کار دارد که معمولاً مسیر طولانی و پیچیده‌ای است. به خصوص رشته‌های مرتبط با سلامت مانند رشته‌های زیرمجموعه و روانشناسی. در ایتالیا برای کسب مجوز فعالیت در حیطه روان درمانی فرد باید دو مدرک مرتبط با روانشناسی کسب کند (لیسانس و ارشد). سپس یک سال به مدت هزار ساعت کارورزی (معمولاً بدون پرداخت دستمزد) طی کند. سپس در آزمون‌های سه مرحله‌ای شامل

امتحان کتبی تستی، تشریحی و مصاحبه قبول شود. پس از آن از مدارس تخصصی پذیرش بگیرد و ۴ سال آموزش عملی ببیند

تا بتواند صلاحیت کار پیدا کند. در واقع بخش اول که تحصیلات دانشگاهی است به منظور آموزش تئوری صورت می‌گیرد و بخش دوم که کارورزی و دوره‌ی تخصصی است به منظور آموزش عملی. در آلمان هم مسئولیت آموزش عملی بر عهده‌ی تعدادی موسسه و انستیتو آموزشی معتبر است. سایر کشورهای اروپایی نیز مقرراتی کم و بیش مشابه دارند. در ایران به علت شرایط نامطلوب اقتصادی افراد می‌خواهند هر چه زودتر وارد بازار کار شوند و دانشگاه هم در آموزش تئوری بازده بالایی ندارد. آموزش عملی نیز از طریق کارگاه‌هایی چند ساعته توسط کلینیک‌ها و برخی انجمن‌ها

## اتاق سرد ملت؛ کاخ تاریک دولت

◀ مزده ممیز

دانشجوی کارشناسی مشاوره

بی‌رمقی از کی و کجا و چگونه دامن جامعه‌ی ایران را گرفت پاسخ دور از ذهنی ندارد! پاسخ تمام آنچه است که در سال‌های اخیر ما ملت ایران تجربه کرده و از سر گذرانده‌ایم. به امید رونق اقتصادی بودیم سر از رکود اقتصادی در آوردیم. فکر کردیم کلیدی پیدا کردیم برای گشودن قفل‌ها، دیدیم صد قفله شدیم! پس‌انداز کردیم ماشین بخریم، قیمت ماشین رسید به خانه. جان کردیم و پس‌انداز را دو برابر کردیم ماشین چهار برابر شد. آنچه داشتیم و نداشتیم فروختیم و رفتیم سراغ بورس، فتیله‌اش خاموش شد. رفتیم روغن و مرغ و شکر بخریم به یاد ایام قدیم از ما کارت ملی خواستند! گفتیم خدا را شکر تمان سالم است بلای کرونا نازل شد. گفتند قرن بیست و یک است. در عرض یکسال واکسن

اگر سر بچرخانیم و نگاهی به جامعه‌ی امروز بیندازیم آنچه با گوشت و پوست و استخوان می‌توانیم لمس کنیم نوعی ناامیدی و سکون است. از جنس همان ناامیدی‌هایی که مدام در تاکسی‌ها می‌شنویم! در هر جمع دو سه نفره‌ای؛ چه در بین بازنشستگانی که عصر خود را در پارک می‌گذرانند، چه در بین زنان همسایه که هنگام بازگشت از خرید از گران شدن سبزی صحبت می‌کنند، چه در بین دختر و پسرجوانی که به آغاز زندگی مشترک فکر می‌کنند. سخنانی می‌شنوی از جنس یاس مطلق. البته لازم نیست گوش‌هایت تیز باشد تا این سخنان را بشنوی. اگر هنگام گذر از خیابان نگاهی به کاسبان بیندازی که چگونه کرکری مغازه خود را بالا می‌دهند و نگاهت به نگاهشان نگران شود هم این ناامیدی راه خودش را به عمق وجودت باز می‌کند. شاید بگویی در این اوضاع کرونایی گذر از خیابان و جمع‌های دو سه نفره کجا بود! این بار که اینستاگرامت را باز کردی نگاهی به صفحات اجتماعی و کامنت‌هایشان بینداز. کفایت می‌کند! در این سیاهی مطلق آنچنان چشم‌های نازنین همگان به تاریکی خو گرفته که تو حتی اگر خاکستری هم باشی چشمشان را می‌زنی و حتی اگر واقع بین هم باشی خوش بین افراطی جلوه می‌کنی. این سوال که این به اصطلاح ناامیدی و





## اتاق سرد ملت؛ کاخ تاریک دولت

فردی را تصور کنید که در اتاق تاریک و نموری گیر افتاده و راه فراری ندارد. خودش را به در و دیوار می‌زند، فریاد می‌کشد، تلاش می‌کند و از هر فرصتی استفاده می‌کند تا خود را نجات دهد اما ناکام می‌ماند. نهایتاً خسته‌تر و درمانده‌تر از همیشه گوشه‌ی اتاق زانوهایش را بغل می‌گیرد و تسلیم می‌شود. درماندگی این فرد روز به روز بیشتر ریشه می‌دواند تا آنجا که حتی وقتی در اتاق را برایش باز می‌کنند توانی ندارد که با شوق به سمت آزادی بدود. ممکن است تنها نیم نگاهی به روشنایی بیرون اتاق بیندازد اما تمام تلاش‌ها و ناکامی‌هایی که از سر گذرانده بیخ گلویش را می‌گیرد و اجازه‌ی برخاستن و تلاش دوباره را به او نمی‌دهد. پس همچنان گوشه‌ی همان اتاق تاریک و نمود زانوهایش را در آغوش می‌کشد! این مثال، شرح قصه‌ی ما ملت است. پس خلاصه‌ی کلام آنکه دولت عزیز، ما ملت با آنچه از سر گذراندیم حق داریم بی‌رمق و ناامید و درمانده باشیم اما اگر این درماندگی ادامه یابد توقع نداشته باشید که با صدای باز شدن قفل در از جا بپریم و با اشتیاق به زندگی سلامی دوباره بدهیم! یا اندک کامیابی‌های باقی مانده را به ما بازگردانید یا چشمانمان به تاریکی خو می‌گیرد و دیگر جانی نخواهیم داشت تا چراغ اتاق تاریک خودمان را روشن کنیم. و اگر چراغ اتاق‌های ما روشن نباشد کاخ دولت هم در ظلمات غرق خواهد شد. چرا که روشنایی این کاخ از نور چراغ اتاق‌های سرد ملت است.

ساخته می‌شود تحمل کنید. تحمل کردیم، واکسن ساخته شد اما ما واکسینه نشدیم. هر چه بگویم صد برابرش را با تمام وجودتان تجربه کردید و البته این فقط بخشی از تجارب قشر متوسط جامعه است. از قصه‌های پرغصه‌ی قشر پایین بگذریم. پس این حال و روز جای تعجب ندارد. اما قضیه اینجاست که حال و روز فعلی ما نه افسردگی است و نه بی‌رمقی. ما درمانده شدیم. درماندگی مانند پیچک پیچیده دورتا دور زندگی‌مان. آن هم از نوع آموخته شده‌اش! مارتین سلیگمن، روانشناس آمریکایی، سال‌ها پیش به مفهومی اشاره کرد تحت عنوان درماندگی آموخته شده. همان چیزی که ما لحظه به لحظه آن را می‌چشم. درماندگی آموخته شده یعنی فرد در طی تجربیات و در طی چشیدن ناکامی‌های پی در پی به این نتیجه می‌رسد که آنچه رخ می‌دهد فراتر از حیطه‌ی کنترل اوست. بنابراین دیگر تلاشی نمی‌کند. چنین فردی باور دارد هرچقدر هم جان بکند تغییری در نتیجه ایجاد نخواهد شد. پس اصلاً چرا جان بکند؟ تلاش کند برای چه؟ بدیهی است این موضوع فرد را از چشیدن اندک کامیابی‌های کوچک باقی مانده هم محروم می‌کند و این فقدان کامیابی منجر به بی‌هدفی، بی‌انگیزگی و نهایتاً افسردگی خواهد شد. متأسفانه این درماندگی آنچنان وجود فرد را تسخیر می‌کند که حتی اگر معجزه‌ای رخ بدهد و اوضاع تغییر کند و شرایط برای کامیابی فراهم شود فرد به رهایی از این وضعیت فکر هم نمی‌کند!

## پسا اسلامیسیم، غبار بی سوار

◀ فرشاد فروزنده

دانشجوی کارشناسی مهندسی مکانیک

تلاش می‌شود برای توضیح امکان‌های آینده، «اکنون» مورد مذاقه قرار گیرد. و کیفیت این تصویر «اکنون» ضعف اساسی پسااسلامیسیم است. در سطور آغازین اشاره کردم مانند یک پرتره که با چند خط متقاطع شلخته اما هدفمند شروع می‌شود و خطوط ظریف تر آن را تکمیل می‌کنند. خطوط شلخته به نحو قابل قبولی ترسیم شده‌اند. (مذهب گفتمان قالب جامعه ایران است. پهلوی با مذهب گفتگو نکرد. سازه‌ای به نام استیت اسلامی وجود ندارد. انحصار عامل از کار افتادن تولیدات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی است. انحصار خیر شر

چهره پردازان در ترسیم چهره، پیش از هر چیز چند خط کلی رسم می‌کنند و سپس خطوط ظریف‌تر و سایه‌ها و انحناها را به تصویر می‌افزایند تا آن نقاشی «چهره» شود. در ابتدای امر، آن نقاشی چهره نیست، بلکه مجموعه خطوط متقاطعی است که در ذهن هر مخاطبی «قصد ترسیم چهره» را تداعی می‌کنند، جان کلام من در این نوشتار چیزی بیش از بیان این جمله نیست که: پسا اسلامیسیم دقیقا همان خطوط متقاطع است! پسااسلامیسیم را اگر از تمایلات رسانه‌ای و ژورنالیستی نویسنده و شخصیتی که امر «اجرا» در افراد پدید می‌آورد، جدا کنیم. کتابی است مختصر، بی‌زیاده‌گویی‌های رایج در کتب هم‌نوعش و دارای یک پیام کاملا روشن: «باید از این وضعیت عبور کرد و عبور از این وضعیت فقط در گرو مواجهه با چالش‌های جدی معرفتی در سطوح مختلف حکمرانی و جامعه است» از این رو می‌توان گفت پسااسلامیسیم یک پارادایم است. پارادایمی که تغییر در وضعیت کنونی را از گذار تغییر در مهره‌های حکمرانی و یا اصلاحات جامعه محور نمی‌بیند، بلکه به الهیات حکمرانی نظر دارد و تلاش دارد توازنی میان رابطه‌ی سیاست و مذهب بیابد. به سبب تمام کتاب‌های علاج! نخست از وضعیت سیاسی جامعه آسیب‌شناسی به عمل می‌آید و



## پسا اسلامیسیم، غبار بی سوار

ماه‌های اول انقلاب نادیده گرفته می‌شود. مواردی از این دست (یعنی به خدمت درآوردن دانش تاریخ و دانش دینی در ید قدرت جهانبینی نویسنده) در سراسر کتاب و البته اظهار نظرهای نویسنده به چشم می‌خورد که نشان از عدم آشنایی با پیچیدگی‌های خاص جامعه ایرانی و تقلیل این پیچیدگی‌ها به نزاع گفتمان‌های درون جامعه است. دخانچی ما ایرانی‌ها را به خوبی نمی‌شناسد، گونیای نظریات پللیتیک غربی را به آجرهای طاق ایران می‌گذارد و تلاش دارد مسایل را بسیار ساده کند! به لحاظ عدم فهم واقعی از پرابلماتیک ایران با دوستان قدیمی‌اش در اتحادیه‌ها و احزاب سنتی فرقی ندارد و در نواندیشی دینی به صورت شریعتی و به صیرت عبدالکریم سرورش است. مساله‌ی دیگر اما ابهامات متن است، کتاب، ایرانیان را نه به دلیل سرکوب‌گرایی و تحقیر عقل (چنانکه اکبر جباری در درآمدی بر جان شناسی اگزیستانسیال توضیح می‌دهد) جامعه‌ای مبتنی بر احساس و در نتیجه بی تاریخ می‌داند و نه مانند متفکران دهه‌های منتهی به انقلاب برای آن فلسفه تاریخ قایل است. از سویی استیت فرم و قبیله فرم را توضیح می‌دهد اما از امکان‌های قبیله فرم در جهان امروز سخنی به میان نمی‌آورد و از طرفی نتیجه هم نمی‌گیرد که مذهب به طور رسمی باید از سازوکار استیت کنار رود و به عنوان گفتمان غالب با آن در گفتگو باشد. او عملاً هیچ مدل خاصی ارائه

است. صدرا دیالکتیک ندارد. قانون ما مبتنی بر فقه و فقه ما مبتنی بر فلسفه صدراست) تمامی این گزاره‌ها با تسامح صحیح هستند. اما نویسنده تاریخ ایران بین دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی و نیز تاریخ پساانقلابی را کاملاً به سلیقه‌ی خویش بازخوانی کرده، یعنی تلاش کرده وقایع را در قالب‌های ذهنی خود بریزد و آن‌ها را با سبک مورد قبول خود چهارچوب بندی کند! او اختصاصاً در مطالعه تاریخ ایران معاصر ضعیف است، به واسطه زندگی در خارج از ایران برهه مهم ۷۶ الی ۸۴ را درک نکرده (که البته بنظر می‌رسد برهه‌های بیشتری را درک نکرده) بعلاوه با توده در نسبت و داد و ستد نیست و تمایلات و خلیقات جامعه ایرانی را به خوبی نمی‌داند، برای او جامعه و مردم یعنی خانواده، دوستان و اطرافیانش و به همین روی وقتی از کودکان سیستان حرف می‌زند «بی تصویری» از سر و ته کلام او هویداست. چهارچوب بندی نظام فکری او به او می‌گوید همه چیز تقصیر فقه راست است. پس نئولیبرالیسم ایرانی باید از دایره وجود خارج باشد. یا امت نبوی نوعی قبیله فرم است و قبیله فرم ساختار موازی استیت فرم، پس کلیه روایات تاریخی و احادیث بر همین پایه تفسیر و تاویل می‌شوند. در چارچوب فکری او استیت پهلوی با هیچ گفتمان دیگری در گفتگو نبوده پس شعار انقلاب گفتگو با گفتمان‌های لیبرالیسم و مارکسیسم و مذهب بوده است (و گرنه قاعدتاً انقلاب نباید به پیروزی می‌رسید) پس بخش مهمی از سخنرانی‌ها و رویدادهای روزها و

## پسا اسلامیسیم، غبار بی سوار

در گفتگو نیست؟ پس چگونه تغییر گفتمان غالب جامعه ایرانی از مذهب به سوی خرده گفتمان‌های مختلف را حس و تبیین نمی‌کند؟ پس چگونه با بخش مهمی از تاریخی مردمی پساانقلاب بیگانه است و تاریخ را هنوز هم ملوکانه می‌خواند؟ آیا چپ نو یک گلاادیاتور بازی سیاسی است؟ اگر هست (که بنظر می‌رسد هست) این گوی و این میدان!

نمی‌کند و آن‌چه تحت عنوان وجوه ایجابی چپ نو مسلمان ارایه می‌دهد دقیقا سلبی است! و در خوش بینانه‌ترین حالت روی کاغذی‌هایی است که هرگز از وجوه عملی آن‌ها سخن به میان نمی‌آید. چپ نو مسلمان پدران فکری خود را شریعتی، بازرگان و آوینی می‌داند اما هیچ خوانش منحصر بفردی از این هرسه ارایه نمی‌کند و به بیان ساده‌تر دقیقا نمی‌گوید با آن‌ها چه کار دارد! آیا چپ نو تلاشی برای نو اندیشی دینی است؟ پس چگونه با هیچکدام از وجوه نو اندیشی دینی

با استناد به تجربه سیاسی پیامبر و امامان شیعه، اسلام هیچ گاه صاحب الگو، راهبرد و ساختارمنسجمی برای اداره دولت مدرن (استیت) نبوده است. به زبان ساده‌تر، سازه‌ای به نام استیت اسلامی هیچ‌گاه وجود نداشته و نخواهد داشت و ارجاع به مدینه‌النبی و تجربه حکومت حضرت علی برای کشف مکانیسم‌های پیچیده حکمرانی معطوف به استیت، آن هم استیت مدرن، از خبط روش‌شناسی عمده‌ای رنج می‌برد. این اما به هیچ وجه به معنی غیرسیاسی بودن مذهب نیست؛ بلکه برعکس چنین گزاره‌ای بیش از پیش دخالت مذهب در امر سیاسی را ترغیب می‌کند. مذهب غیرسیاسی به همان اندازه واجد پارادوکس است؛ ه مفهوم استیت اسلامی و اگر نمی‌توان از استیت اسلامی سخن به میان آورد؛ قطعا و باید درباره‌ی کیفیت و ماهیت استیت مسلمانان سوالات جدی معرفتی طرح کرد. رابطه استیت و مذهب همچون رابطه سیاست و فرهنگ از نسبت تضاد و تکامل پیروی میکند. آنها در عین حال که متضاداند، امکان تکمیل یکدیگر را دارند. استیت از خطوط عمودی قدرت پیروی میکند و مذهب از خطوط افقی. این خطوط می‌توانند به جنگ دائمی با یکدیگر پردازند یا به صلح نسبی و توازن برسند، اما آنها هیچ‌گاه یکی نیستند. پسا اسلامیسیم درصدد طرح پرسش‌هایی برای ایجاد توازن بین مذهب و سیاست در دوران مدرن است.